



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۳

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿حَم (۱) وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (۴) أَ فَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ (۵) وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ (۶) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۷) فَاهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ (۸) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۹)﴾

سوره مبارکه «زخرف» که جزء «حَوَامِيمِ هفت گانه»^۱ است و محور اصلی آن هم اصول دین، مخصوصاً مسئله وحی و نبوت و کتاب الهی است و بخش إنذار آن هم بیش که از بخش تبشیر آن است، در مکه نازل شد. آغاز این سوره هم با سوگند به قرآن مبین و «کتاب مبین» شروع می شود که قبلاً هم ملاحظه فرمودید که سوگند خدا به بیّنه است، نه در مقابل بیّنه! قرآن که دعوتی دارد، یک؛ دعوایی دارد، دو؛ به مبدأ و معاد دعوت می کند و مدعی و حیانی بودن این کتاب و نبوت آورنده آن کتاب است، بیّنه می خواهد که خودش بیّنه است، چون معجزه است؛ لذا به خود بیّنه سوگند یاد شده است. فرمود به خود این قرآن قسم که این قرآن بخشی دارد که قابل تعقل است و بخشی دارد

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۹۷؛ «حَوَامِيمِ» نام گروهی از سوره های چهارم تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف است که با حروف مقطعه «حم» آغاز می شوند. این سوره ها به ترتیب عبارتند از: غافر (مؤمن)، فصلّت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف؛ به مجموع این سوره ها ذوات حم یا آل حم نیز گفته اند.

که فوق تعقل است؛ آن بخشی که قابل تعقل است، همین کتاب عربی است که آیاتی دارد، سُوری دارد، ۱۱۴ سوره و چند هزار آیه دارد که مشخص است و البته اینها قابل تعقل است؛ اما ریشه اصلی اینها که «لدى الله» است و علم لدنی می‌طلبد، نه عبری است و نه عربی و لفظ نیست، این در «ام الكتاب»، «علی حکیم» است و نه «عربی مبین»، چون «علی حکیم» است به عقل درغی آید، نه شما مأمور به تعقل در این زمینه هستید و نه برای اکثری شما مقدور هست. اگر کسی اهل عروج بود، می‌تواند به اندازه عروج خود از آن «علی حکیم» طرفی ببندد و اگر اهل آن نبود این ذخیره‌ای است، چون مبدأ این کتاب به «عربی مبین» هست؛ نه مأموریتی دارید که این را درک کنید، نه در دسترس شماست و نه توقعی هم از شماست که آن را بفهمید! اگر کسی مثل انسان کامل و مثل وجود مبارک حضرت امیر و اهل بیت (علیهم السلام) به آن مقام بار یافتند، اینها خودشان مصداق «علی حکیم» هستند؛ در مرحله نازل، قرآن ناطق می‌باشند و در مرحله عالی «علی حکیم» هستند. این روایات فراوانی که در ذیل همین آیه در تفسیر کنز الدقائق^۱ آمده است، ناظر به تفسیر نیست که «علی حکیم» دو مفهوم دارد یا مفهوم مشترکی دارد تا سخن از استعمال لفظ در اکثر از معنا و مانند آن باشد، مفهوم آن مشخص است؛ یعنی «علی حکیم»! اینها تطبیق مصداقی است، مصداق «علی حکیم» انسان کامل است، نه تفسیر مفهومی باشد.

بنابراین نه در حد تعقل شماست و نه مورد تکلیف شماست؛ آن چیزی که مورد تکلیف است، باید بفهمید، معتقد باشید و عمل کنید، محتوای همین قرآن کریم است. آنچه این الفاظ دلالت می‌کند و این براهین بر آن اقامه شده است، مورد تکلیف شما اعتقاداً و اخلاقاً و عملاً هست: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾، اما ریشه اصلی آن که «ام الكتاب» است و «علی حکیم» است، معقول شما نیست و مورد تکلیف شما هم نیست. حالا انسان‌های کاملی که

۱. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱، ص ۶۸؛ «و فی کتاب المعانی الأخبار بإسناده...»؛ معانی الأخبار، ص ۳۲ و ۳۳. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ قَالَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعْرِفَتُهُ وَالدَّلِيلُ عَلَيَّ أَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَى حَكِيمٍ﴾ وَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾».

همتای قرآن هستند و از بالا نازل شدند و مشمول «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ»^۱ می‌باشند، آنها البته می‌توانند درک بکنند و آنها خودشان مصداق «عَلَى حَكِيم» هستند.

پرسش: آیا علم لدنی اختصاص به انسان کامل دارد یا شامل سایر افراد بشر هم می‌شود؟

پاسخ: سایر بشر که شاگردان اینها هستند، تا اندازه‌ای که شاگردی کردند می‌توانند بالا بروند، اما وقتی که از آن اندازه شاگردی آنها بگذرد، در آن مرحله نیستند.

فرمود این کتاب «عربی مبین» است، «کتاب مبین» است و عربی است. در بیان نورانی از امام باقر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) است، قرآن که «عربی مبین» است «يُبَيِّنُ الْأَلْسُنَ وَلَا تُبَيِّنُهُ الْأَلْسُنُ»^۲؛ قرآن می‌تواند تمام مطالب لغات و السنه دیگر را خوب ترجمه کند. شما ببینید حرف قبطی و نبطی، تازی و فارسی، ترکی و غیر ترکی و مانند اینها که حرف‌های گوناگون زدند را قرآن ترجمه کرده است؛ فلان قبطی مصر چنین گفت یا فلان نبطی مصر چنین گفت، اینها که به عربی حرف نزدند! همه آن مطالب را قرآن به خوبی ترجمه می‌کند، «يُبَيِّنُ الْأَلْسُنَ». اما زبان دیگر بتواند آن لطایف عربی را ترجمه کند، یا متعذر است یا متأثر. بسیار سخت است که انسان با یک لفظ ساده‌ای بتواند آیات قرآن را یا عربی را اصولاً ترجمه کند. در بحث‌های قبل نمونه آن گذشت، فارسی با اینکه یک فرهنگ غنی و قوی است، می‌بینید که در خیلی از جاها کم می‌آورد؛ ما اگر بخواهیم از دو نفر یاد کنیم، در عربی زبان و لغت و واژه دارد، یعنی تشبیه دارد؛ ولی در فارسی ما تشبیه نداریم. برای دو نفر غایب، برای دو نفر حاضر، برای دو نفر مرد و برای دو نفر زن، عربی چهار واژه دارد، ما یک مورد هم نداریم! ما چگونه می‌توانیم دو نفر را در بیان برسانیم که دو مرد هستند یا دو زن؟ ما می‌گوییم آنها، او می‌گوید: «هما» اما مفردات را در عربی می‌گویند: «هی»، «أنت» یا

۱. الأُمَالِي (لِلصَّدُوقِ)، ص ۴۱۵؛ «إِلْمِي تَارِكُ فَيْكُمُ الثَّلَاثِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي فَلَا يَهْمَا أَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ».

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۷۰.

«أنتِ»، این طور است که فرق می‌گذارند بین مذکر و مؤنث. در اشاره زمان و زمین هم ما کم می‌آوریم، ما این نزدیک را می‌گوییم این جا و همین که دور می‌شود می‌گوییم آن‌جا؛ اما در عربی این چنین نیست، میانی باشد می‌گویند: «ذاک» دور باشد می‌گویند: «ذلک»، این «لام» را می‌آورند برای اینکه برای بخش سوم باشد؛ «ذا، ذان، ذلکما» و مانند آنها. این زبانی که در برابر عربی کم می‌آورد، این چگونه می‌تواند ترجمان آن باشد؟! خیلی از معارف هست که اگر ما بخواهیم از عربی به فارسی - با اینکه قدرت زیاد دارد - ترجمه کنیم، ناچاریم که چند کلمه در کنار هم ضمیمه کنیم تا آن معنا را برساند؛ مثلاً یکی از آن موارد «حَرَطُ الْقَتَاد»^۱ است، مثل‌ها و امثال اینها را عرب با واژه‌های بسیط می‌تواند مطلب را بفهماند. ما چون واژه کم داریم، ناچاریم چند کلمه کنار هم ضمیمه کنیم تا آن مطلب واحد را برسانیم. مستحضرید وقتی که عرب با یک کلمه معنایی را می‌رساند و ما واژه کم داریم و ناچاریم چند کلمه کنار هم بگذاریم تا آن معنا را برسانیم، هر کلمه بار خودش را دارد، بین این کلمات خالی است و آبریز است. شما وقتی با غربال می‌خواهید آب ببرید، فقط آن بندها می‌تواند آن نم و آب را تحمل کند، بقیه جاها خالی است! پنج لفظ را که شما می‌خواهید جمع کنید تا یک کلمه را بفهمانید، این پنج لفظ هر کدام معنای خاص خودش را دارد و چون بین این پنج لفظ خالی است، ریزش آن معنا را هم به همراه دارد و خیلی از مطالب در آن جا می‌ریزد؛ لذا پنج کلمه، چهار کلمه یا دو کلمه را هم که شما کنار هم بگذارید و بخواهید یک معنای بسیط عربی را بفهمانید ریزش دارد و برای این چاره‌ای هم نیست؛ لذا بیان نورانی امام باقر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) این است که عربی «يُبِينُ اللَّسْنَ وَلَا تُبَيِّنُهُ اللَّسْنُ»؛ عربی می‌تواند ترجمان خوبی برای سایر فرهنگ‌ها و زبان‌ها باشد و اما سایر

۱. رک: لغت‌نامه دهخدا، ماده خرط. «خرط القتاد» کنایه از سختی و دشواری کاری است. «خرط» به معنای دست کشیدن از بالای شاخه تا پایین آن و «قتاد» به معنای گیاه گون است که دارای خارهای بسیار است، چون دست کشیدن بر شاخه‌های این گیاه و درآوردن خارهای آن بسیار سخت و طاقت فرساست، عرب هر کار سختی را به این عمل تشبیه کرده و این جمله به صورت یک ضرب‌المثل درآمده که می‌گویند: «دون هذا الأمر خرط القتاد»؛ دست کشیدن بر شاخه‌های گون از این کار آسان‌تر است.

زبان‌ها این هنر ندارند؛ لذا خدا از قرآن به عنوان «کتاب مبین»، «عربی مبین»^۱ یا ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ یاد نمود؛ این برای کتاب و مطالب این کتاب است. اما آنهایی که کاری به عربی بودن و یا عبری بودن یا قبطی و نبطی بودن یا تازی و فارسی بودن ندارند، به لحاظ اینکه ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٌ﴾ است، از آن منظر وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ است، چون کتابی آورده که ریشه آن «عَلَىٰ حَكِيم» است و سخن از عبری و عربی نیست؛ ﴿مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ﴾^۲، کاری به عربی و غیر عربی ندارد؛ ﴿لِّلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۳، کاری به عربی و غیر عربی ندارد، چون ریشه این کتاب «عَلَىٰ حَكِيم» است و این طناب‌گونه تنزل کرده است، نه اینکه آب‌گونه ریخته شده باشد! تمام مطالب به آن قسمت بالای آن وابسته است؛ حالا عربی شد، شد! غیر عربی شد، شد! همین مطالب گاهی به زبان عبری و سریانی و امثال آنها به انبیای قبل گفته شد: ﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ﴾^۴؛ هم حرف ما و هم حرف طاعنان، هر دو طرف؛ لذا انبیا هر که آمدند: ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾^۵، فرمود ما این حرف‌ها را گفتیم: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ﴾^۶؛ این حرف‌هایی که ما برای انبیا گفتیم، در صُحُفِ ابراهیم گفتیم یا در کتاب‌های دیگر انبیا گفتیم آنها را که به عربی نگفتیم! قدر مشترک این علوم آن «عَلَىٰ حَكِيم» است، یک؛ قدر مشترک مخاطب‌ها زبان فطرت است نه زبان فرهنگ، دو؛ زبان فطرت مشترک است؛ یعنی این هفت میلیارد بشری که فعلاً روی زمین زندگی می‌کنند مشترکات فراوانی دارند. چطور در قسمت معالجه بدن، داروی کشورهای شرقی برای غربی و داروی کشورهای غربی برای شرقی با مقدار مختلف قابل مصرف است؟ چطور آسیایی و آفریقایی و اروپایی از یک دارو برای یک

۱. سوره نحل، آیه ۱۰۳؛ سوره شعراء، آیه ۱۹۵.

۲. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۳. سوره فرقان، آیه ۱.

۴. سوره فصلت، آیه ۴۳.

۵. سوره بقره، آیه ۹۷.

۶. سوره بقره، آیه ۱۸۳.

درمان استفاده می‌کنند؟ این برای بدن است با تمام اختلافاتی که دارد! اما فطرت که مختلف نیست! ﴿فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱ آنچه مربوط به فطرت است با «عَلَى حَكِيم» هماهنگ است؛ لذا این حرف ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾^۲ فرمود دو اصل در قرآن کریم است: یک کلی و دیگری دائمی بودن؛ برای همه و همیشه! کلی است: ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾، برای همیشه است: «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»، خاتم هست و این ریشه «أُمُّ الْكِتَابِ»^۳ ی آن باعث است که جهانی است، چون حرفی نیست که از زمین برخاسته شده باشد و زمینی باشد.

بنابراین این هم عربی است تا قابل تعقل باشد و ریشه اصلی دارد که فوق تعقل است، ما از شما تعقل آن را نخواستیم، نگفتیم: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلٌّ حَكِيمٌ﴾ که ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۴ یا ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾^۵ یا ﴿لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۶ این «لعل» برای همین «عربی مبین» است. پرسش: ثابت نشده که لفظ عربی بهترین لفظ است.

پاسخ: ولی عربی این ظرفیت را دارد که قرآن کریم، خود را در این ظرف نشان بدهد. ما فارس زبان هستیم و زبان مادری ماست، ما که تشبیه نداریم! ما برای مرد و زن یک لفظ ذکر می‌کنیم؛ اما یک کلمه داشته باشیم و بگوییم «هما، أنتما» نداریم. ما به دو نفر هم می‌گوییم «اینها» و به چند نفر هم می‌گوییم «اینها»، ما از دو به بعد جمع به کار می‌بریم؛ مخاطب ما مرد باشد می‌گوییم «تو» و زن هم باشد می‌گوییم «تو»؛ آن مورد اشاره که فرد غایب است، مرد باشد می‌گوییم «او» و زن هم باشد می‌گوییم «او»؛ اما عرب می‌گوید «هو» و «هی»، «أنت» و «أنتِ»؛ این فرق

۱. سوره شمس، آیه ۸.

۲. سوره مدثر، آیه ۳۶.

۳. سوره بقره، آیه ۷۳.

۴. سوره بقره، آیه ۲۱۹.

۵. سوره انعام، آیه ۱۵۲.

قوی است که هست! در کلمات اگر انسان به آن معارف قرآن کریم رجوع کند، می بیند که بسیاری از کلمات بسیط است که در ترجمه و تفسیر انسان ناچار است که از چند کلمه مدد بگیرد.

به هر تقدیر «عربی مبین» محور بحث و تفسیر است، اما «علی حکیم» محور بحث نیست، آن ریشه است! از ما نخواستند شما «علی حکیم» را بفهمید، از ما خواستند این قرآنی که در خدمت آن هستید: ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾، درس و بحث و تفسیر شما برای همین کتاب عربی است، اما ریشه آن که «لدی الله» است، علم لدنی می خواهد.

در جریان نماز شب که از وجود مبارک امام عسکری (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) اشاره شد، این چنین نیست که در سوره «مزل»^۱ یا امثال «مزل» قرائت قرآن سحر، جای نماز شب را بگیرد، نماز شب یک حساب دیگری دارد که بر وجود مبارک پیغمبر واجب شد و برای دیگران مستحب است، قرائت قرآن که بر آن حضرت واجب نبود! قرائت یک فضیلت مستحبی است برای همه، اما «صلاة اللیل» بر پیغمبر واجب است! ﴿وَمِنْ آثَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ﴾^۲ هست، ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا﴾^۳ هست، شب نشئه ای دارد و حساب آن با روز فرق می کند: ﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾^۴ هیچ چیزی از قرائت قرآن جای نماز را نمی گیرد، این نماز عمود دین است!^۵ هیچ چیزی از قرائت قرآن سحرگاهی جای نماز شب را نمی گیرد! بر پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) واجب بود و بر دیگران مستحب مؤکد است. بیان نورانی امام عسکری این است که هیچ راهی برای رسیدن سواره به مقصد نیست مگر همین «صلاة اللیل»: ﴿إِنَّ الْوُضُوءَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ﴾،^۶ آدم پیاده مگر چقدر می تواند راه برود؟! در مَرکب پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) گفتند که این بُراق است، این بُراق مثل برق است؛ الآن

۱. سوره مزل، آیه ۲۰.

۲. سوره طه، آیه ۱۳۰.

۳. سوره مزل، آیه ۶.

۴. سوره مزل، آیه ۷.

۵. المحاسن، ج ۱، ص ۴۴؛ «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ».

۶. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰.

نمی‌گویند نور در هر ثانیه چند هزار کیلومتر می‌رود، بُراقِ حضرت برق‌گونه حرکت می‌کرد؛ همین که پا از زمین برمی‌داشت، پای دوم تا آسمان بود، یک قدم او «مَدَّ بَصَرَهُ» بود، ما چشم باز می‌کنیم تا کجا را می‌بینیم؟ تا دورترین ستاره‌ها را می‌بینیم، مریخ را می‌بینیم زحل را می‌بینیم، مشتری را می‌بینیم. روایت معراج را ملاحظه کنید: «حُطَّاهُ مَدَّ بَصَرَهُ»^۱ یک قدم بُراق رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در معراج به اندازه‌ای بود که چشم می‌بیند؛ یعنی یک قدم ایشان تا ستاره مشتری عبور می‌کرد، کدام ستاره است که چشم آن را نمی‌بیند؟ مگر ستاره‌ای که خیلی کوچک باشد، وگرنه اگر ستاره بزرگ باشد، ولو در دورترین نقطه باشد انسان می‌بیند. فرمود: «حُطَّاهُ مَدَّ بَصَرَهُ»، این خاصیت بُراق است و وجود مبارک امام عسکری فرمود این نماز شب مَرکب خوبی است! غرض اینکه قرائت قرآن حساب دیگری دارد و نماز هم حساب دیگری دارد.

مطلب دیگر اینکه - تفسیر قرآن به قرآن - بارها به عرض شما رسید ما یک کتاب تفسیری ندیدیم که به این مطلب اشاره نکرده باشد؛ از قدما تا تفسیر معاصران مرحوم علامه (رَضِوانُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ أَجْمَعِينَ) اینها معمولاً دارند که «الْقُرْآنُ يُفَسَّرُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ»^۲. در کلمات فقهای ما هم هست، خدا صاحب جواهر را غریق رحمت کند! ایشان در جلد ۲۶ جواهر هست که فرمود اگر شما می‌بینید ما روایتی از وجود مبارک حضرت امیر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) است، روایتی از وجود مبارک امام عسکری (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) است که یکی امام اول است و یکی امام یازدهم، ما حرف‌های اینها، اطلاق و تقیید، عام و خاص، همه اینها را کنار هم قرار می‌دهیم، برای اینکه این چهارده معصوم مثل انسان واحد و متکلم واحد هستند و کلام اینها هم «يُفَسَّرُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ»^۳ پس سَنَّت و عترت هم همین است! این تفسیر حدیث به حدیث و تفسیر قرآن به قرآن اصل آن در کلمات بزرگان ما بود، اما خصیصه مرحوم علامه

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۸۴.

۲. کامل بهایی (طبری)، ص ۳۹۰؛ تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۶.

۳. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۶، ص ۶۷؛ «أَنَّ كَلَامَهُمُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ جَمِيعًا بِمَنْزِلَةِ كَلَامِ وَاحِدٍ، يُفَسَّرُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ».

طباطبایی این است که از حوزه و قلمرو معاجم گذشته است؛ الآن هم پژوهشگران و محققان ما که بخواهند یک آیه را تفسیر بکنند، اول به دنبال المعجم می‌گردند؛ این واژه، کلمه، لفظ و این جمله را شناسایی می‌کنند و بررسی می‌کنند که در چند جای قرآن به کار رفته، اینها را کنار هم می‌گذارند و خیال می‌کنند که این تفسیر قرآن به قرآن شده! اما کاری که مرحوم علامه و امثال علامه (رَضَوُا اللّٰهُ عَلَيْهِمْ) می‌کنند، این است که کاری به المعجم و الفاظ و لغت و واژه ندارند. این مطلب را بررسی می‌کنند، اگر این مطلب به هر زبانی در قرآن کریم مطرح بشود، ولو هیچ واژه‌ای از واژه‌های این آیه در آن نباشد، اینها را کنار هم می‌گذارند و قرآن را معلوم می‌کنند. ما الآن می‌خواهیم ببینیم که نزول قرآن به نحو انداختن است یا به نحو آویختن؛ ملاحظه کردید که ما از «تَنْزِيلَ» و «أَنْزَلَ» و «نَزَلَ» و مانند اینها مدد نگرفتیم، ما از اینکه فرمود این ﴿لَدَيْنَا لَعَلِّ حَكِيمٌ﴾ است، این ﴿فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾^۱ است، این ﴿لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ﴾^۲ است؛ سخن از نزول نیست، بعد ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾^۳ است. حَبْلی که برابر حدیث شریف «ثقلین» فرمود حَبْلی است که «أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَالْطَّرَفُ الْآخَرُ بِأَيْدِيكُمْ»^۴ ما می‌فهمیم که این «حَبْل» است «حَبْل» را که نمی‌اندازند، «حَبْل» را می‌آویزند؛ این «لدى الله» همین است، لوح محفوظ همین است، این قرآن که از لوح محفوظ نیفتاد پایین! این قرآن که «لدى الله» و «على حَكِيم» است که مثل باران پایین نیفتاد! این قرآن که در کتاب مکنون بود، این از کتاب مکنون که مثل باران پایین نیفتاد! معلوم می‌شود که به نحو آویختن است، نه به نحو انداختن! این را می‌گویند تفسیر قرآن به قرآن، نه اینکه ما معجم را ببینیم که این کلمه چند جا به کار رفته، «نَزَلَ، تَنْزِيلَ، أَنْزَلَ» اینها را روی هم بیافیم و جمع بکنیم تا بشود تفسیر قرآن به قرآن.

۱. سوره بروج، آیه ۲۲.

۲. سوره واقعه، آیات ۷۷ و ۷۸.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۴. غرر الاخبار، ص ۶۲.

بنابراین ما یک «لدى الله» داریم، این «لدى الله» معقول ما نیست. فرمود شما بخواهید با درس و بحث به آن «لدى الله» برسید، چنین نیست. بله، با این کتاب می‌توانید ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾، آن‌جا در دسترسى شما نیست؛ ولى ورود ممنوع هم نیست. اگر اهل نماز شب بودید مقداری برای شما روشن می‌شود؛ اما اگر کامل را می‌خواهی ببینی، آن چهارده نفر هستند! ناقص آن را می‌خواهی ببینی، باید نماز شب را فراموش نکنی: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا﴾.

بعد به وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هم فرمود، حالا اینها عمل نکردند، این طور نیست که ما حالا با اینها قهر کنیم ﴿أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا﴾؛ ما نمی‌خواهیم صفحه و صرف نظر کنیم، بگوییم حالا که شما قبول نکردید ما هم وحی نمی‌فرستیم، مسئله انتقام جای دیگر است. فرمود ما صرف نظر نمی‌کنیم حالا که یک عده قبول نکردند ما وحی نفرستیم، نه ما مرتب وحی می‌فرستیم؛ هم ﴿مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ﴾^۱، هم ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۲ و هم یک عده مردان الهی و زنان الهی به مقصد می‌رسند، این چنین نیست که این غذا برای همه نفوس آماده باشد و هر هاضمه‌ای بتواند اینها را هضم بکند، سرانجام یک عده قبول می‌کنند و آن عده می‌ارزد که ما برای آنها فرشته‌ها را بفرستیم و این معارف را نازل کنیم، این طور نیست که حالا اگر کسی نپذیرفت ما رها کنیم. توی پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هم بدان «هاهنا امور ثلاثه»: یکی کار مردم است، یکی کار انبیاست و یکی هم کار ما؛ کار مردم همین است که ﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۳، این چنین نیست که مردم این عصر عوض شده باشند. ما وقتی این روایات را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این ائمه چقدر عالم بودند و به چه چیزی می‌پرداختند. می‌دانید که مسئله آسمان و زمین و راه شیری و مانند اینها - الآن خیلی از جوان‌ها هستند که برای

۱. سوره اعراف، آیه ۱۶۴.

۲. سوره انفال، آیه ۴۲.

۳. سوره حجر، آیه ۱۱.

اینها رفتن به این کرات آسمانی مثل ترمینال عادی شد - این خیلی علم مهمی نیست که ائمه به آنها پرداخته باشند. آن سمائی که ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾^۱، آن سمائی که در آن به روی هیچ کافری باز نمی‌شود: ﴿لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾^۲ آن را برای ما باز کردند، وگرنه این سمائی که علم نجوم و هیئت و نظام سیهرشناسی آن را تعقیب می‌کند که می‌بینید خیلی از جوان‌ها الآن آن‌جا آشنا شدند و ایستگاه فضایی درست کردند، محقق و دانشمند می‌برند و می‌آورند! این مهم نیست که ما شمس و قمر را بشناسیم، بساط اینها روزی برچیده می‌شود؛ اما آن سمائی که - به نحو سالبه کلیه - به هیچ وجه در آن به روی کافر باز نمی‌شود، آنها را خوب برای ما تشریح کردند و معراج پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هم برای آن آسمان‌هاست، این چنین نیست که حالا اگر اینها سوار «آپلو» شدند - با سرنشین یا بی‌سرنشین - رفتند و آمدند، اینها معراج کرده باشند و رفته باشند آسمان اول و دوم و سوم، اینها هنوز زمینی هستند؛ اینها در شمس و قمر هم بروند باز خاکی و زمین فکر می‌کنند، زمینی هستند. آن معراجی که فرمود انبیا در آن هستند، اولیا در آن هستند، ارواح مؤمنین در آن هستند، ارزاق شما در آن هست و آه شما به آن‌جا می‌رسد ما آنجا رفتیم.

وجود مبارک امام مجتبی در محضر وجود مبارک امیر المؤمنین (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا) نشسته بودند که کسی از شام آمد، آنها را وادار کرده بودند که بروید مدینه و این مطالب را بپرسید که «کم بین الارض و السماء» بین زمین و آسمان چقدر فاصله است؟ به تعبیر سیدنا الاستاد (رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ) این جزء غُرَرِ روایات ماست.^۳ وجود مبارک امام حسن مجتبی هم نشسته بود، وقتی به حضرت امیر عرض کردند که «كَمْ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ» - در بعضی از

۱. سوره ذاریات، آیه ۲۲.

۲. سوره اعراف، آیه ۴۰.

۳. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۷۳؛ «أقول: و هو من لطائف كلامه عليه السلام يشير به إلى ظاهر السماء و باطنها كما تقدم».

روایات دارد که خود حضرت جواب داد^۱ در بعضی از روایات دارد که وجود مبارک امام مجتبی^۲ را فرمود تو جواب بده - حضرت فرمود: «مَدُّ الْبَصَرِ وَ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ»؛ یعنی اگر منظور آسمان ظاهری است تا چشم می بیند این آسمان هست، اما اگر آن آسمانی است که ﴿لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾ یا ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾، یعنی آن آسمانی که معراج با آن آسمان کار دارد را می گویند، آه مظلوم! یک قلب شکسته در سحر آه بکشد به آن جا می رسد و اگر مظلومی آه بکشد با آن آه بساط ظالم برچیده می شود. فرمود: «مَدُّ الْبَصَرِ وَ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ»، اینهاست که وقتی آدم این روایات را می بیند، به واقع اظهار عجز می کند که اینها چقدر چیز بلد هستند؟! و در برابر آن بیان نورانی سیدالشهداء (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) است، گرچه این از روایات دیگر هم هست؛ ولی حضرت علنی کرده است، فرمود: «إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعَقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ»^۳، اکثری مردم که بنده دنیا هستند حساب آنها دیگر است. سابقاً کودکان چیزی می جویند بنام مَصْطَکی، الآن می جوند به عنوان آدامس، آن روزها هم همین طور بود، صمغی بود که مقداری لذت داشت، بعد وقتی که تفاله می شد دور می انداختند. الآن آدامس هم همین طور است که یک مقدار در دهان کودک یا این نوجوان لذت دارد، وقتی که به صورت پوسته درآمد این را با آب دهان دور می اندازد. «لَعَقُ» یعنی «ما تعلق به اللسان»، فرمود اسلام خیلی ها آدامسی است! وقتی همین که می بینند این مطلب به سود آنها نیست، این حکم شرعی را با آب دهان دور می اندازد! «وَ الدِّينُ لَعَقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ»، این بیان بوسیدن ندارد؟! اینها برای این حرف ها آمدند! فرمود شما چه کار دارید که در «أَمِ الْكِتَابِ» چه خبر است؟ شما که مقدورتان نیست؛ ولی اگر اهل آن مَرکب بودید، بله! به اندازه ای که «تا سر رود به سر رو تا به پا پیو»^۴! آن جا راه باز است و راه هم منع

۱. الغارات (ط - الحديث)، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲. تحف العقول، ص ۲۲۹.

۳. تحف العقول، ص ۲۴۵.

۴. دیوان ملا هادی سبزواری، غزل ۱۵۰؛ «از باده مغز تر کن و آن یار نغز جو *** تا سر رود به سر رو و تا پا به پا پیو».

نشده، اما وادارتان نکردند که آن‌جا بروید؛ ولی جلوی‌تان را هم نمی‌گیرند، راه باز است. اینهایی که رفتند «مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»^۱ نصیبشان شده است.

به وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) فرمودند که «هاهنا امور ثلاثه»؛ مردم کارشان این است و برای این عصر نیست، انبیای قبلی هم همین‌طور بودند، نگویید وضع دنیا عوض شده، همیشه همین‌طور بود، اکثری مردم «وَالَّذِينَ لَعَنُوا عَلَى أَسْنَتِهِمْ» بودند، عوض نشده! این‌طور نشده! انبیا هم صابر بودند بردبار بودند؛ لذا ما به تو مکرر گفتیم: ﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ﴾^۲، ﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى﴾^۳، ﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ﴾^۴ به یاد این باش، به یاد آن باش، سیره آنها را بگیر، آنها صابر بودند، بردبار و مقاوم بودند، تو هم باش! در بین اینها گفتیم: ﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾^۵؛ مثل یونس نباش که مسئولیت را رها بکنی، همه را به تو گفتیم! پس امر دوم این است که بیش از تو رهبران الهی صابر و بردبار بودند، تو هم باید باشی! اما ما خودمان هم می‌دانیم که چه زمانی اینها را تنبیه کنیم، این ﴿مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ﴾^۶ بطشی که بطش شدید ماست، چهار - پنج بخشی که مربوط به «ما» هست و در بحث آیات دیروز گذشت؛ این ﴿مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ﴾ را گفتیم، جریان ﴿وَ مَا بَلَّغُوا مِغْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ﴾^۷ در سوره «سبأ» را گفتیم و جریان قارون را گفتیم که فرمود: ﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾^۸، قبل از قارون را گفتیم: ﴿مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا﴾^۹، قبل از قارون بودند، بعد قارون بود، بعد صنایدید قریش بودند، بعد معاصر تو هم بود که همه را در چهار - پنج بخش قرآن کریم یکی پس از دیگری فرمود، فرمود ما در فرصت

۱. عیون اخبار الرضا (عَلَيْهِ السَّلَام)، ج ۲، ص ۶۴؛ الإختصاص، ص ۶۸؛ کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص ۹۰۵.

۲. سوره مریم، آیه ۴۱.

۳. سوره مریم، آیه ۵۱.

۴. سوره مریم، آیه ۱۶.

۵. سوره قلم، آیه ۴۸.

۶. سوره زخرف، آیه ۸.

۷. سوره سبأ، آیه ۴۵.

۸. سوره قصص، آیه ۸۱.

۹. سوره قصص، آیه ۷۸.

مناسبی اینها را خاک می‌کنیم، سنت ما سر جایش محفوظ است؛ ولی سیره شما پیامبران باید مشخص باشد، سیره مردم هم مشخص است؛ عالمان دین راهیان راه انبیا هستند که صابر و بردبار هستند.

یک «صَفَح» هم در سوره «زخرف» هست که آن با «صَفَح» مورد بحث ما فرق می‌کند. در آیه ۸۹ سوره «زخرف» دارد: ﴿فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾؛ یعنی صفحه خاطرات را ورق بزن، این صفحه که فحش اینها نوشته است، این صفحه را ورق بزن و نبین! اینها بدی کردند، بد رفتاری و اهانت کردند، این را «صَفَح» کن؛ یعنی این صفحه را ورق بزن، این را نبین، صرف نظر و عفو بکن، با «هجر جمیل» با اینها رفتار بکن، اما نزد ما محفوظ است! ما این صفحه را نگه می‌داریم که چه زمانی انتقام بگیریم؛ ولی تو «صَفَح» کن! «صَفَح» بالاتر از عفو است، یک وقت انسان در ذهن او هست که فلان کس بد کرده، من صرف نظر می‌کنم، یک وقت صفحه خاطره را برمی‌گرداند، اصلاً این صفحه در ذهن او نیست! یادش نیست که این آقا بد کرده است! فرمود این کار را بکن! این می‌شود «هجر جمیل»، فرمود وقتی که ورق زدی، نزد ما هست که چه کسی بد کرده و چه وقت باید او را تنبیه کنیم، اما تو این کار را بکن! پس آیه ۸۹ همین سوره مبارکه «زخرف» که فرمود: ﴿فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ این ناظر به این است که تو ورق بزن، ولی من می‌دانم، برای اینکه ﴿فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ آنها می‌فهمند که من دارم چه کار می‌کنم، این ﴿فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ تهدید است. فرمود تو فعلاً ورق بزن و کاری به این نداشته باش، این صفحه را نخوان! فحش دادند، بد کردند و اهانت کردند، این صفحه را ورق بزن و به یادشان نباش ﴿وَقُلْ سَلَامٌ﴾. ما که صفحه را ورق نمی‌زنیم، نزد ما هست ﴿فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾؛ آنها بعد می‌فهمند که ما کجا گوش اینها را می‌کشیم.

بنابراین این قسمت که فرمود: ﴿أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا﴾؛ یعنی ما صفحه را ورق بزنیم، بگوییم حالا شما که بد رفتاری کردید وحی را قطع بکنیم، این طور نیست. ما این صفحه «وحی»، این صفحه «ارسال»، این صفحه

«تَنْزِيل» و این صفحه «انزال» را کاملاً حفظ می‌کنیم و ما مرتّب وحی را می‌فرستیم، حالا یا قبول یا نکول؛ ولی هم ﴿مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُم﴾ هست، هم عده‌ای واقعاً احیا می‌شوند و به آن مقامات والا و برجسته بار می‌یابند، این طور نیست که بی‌اثر باشد.

بنابراین نازلۀ قرآن برای «عربیّ مبین» است و برای خود شماست ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ﴾^۱ قسمت بالای آن که «علیّ حکیم» است، ذخیره است برای همه؛ زبان همه که زبان فطرت است، مشترک بین جمیع انسان‌هاست. ما که با زبان عربی با مردم حرف نمی‌زنیم! عبری و عربی برای این واژه‌ها و فرهنگ و رسم مردم است، ما برای احیای مردم که ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾^۲ که کار انبیاست با عربی نیست! این با زبان فطرت است و زبان فطرت را هم براساس ﴿فَاللَّهُمَّ فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ در درون همه نوشته است. ما به این جوامع بشری گفتیم ما شما را با سواد خلق کردیم، عالمانه آفریدیم، شما یا علم یاد نگیرید یا اگر می‌خواهید به دنبال علم بروید علمی بیاورید که این با صاحبخانه بسازد. ما خیلی چیز به شما یاد دادیم! شما همین‌ها را که ورق بزنید ﴿فَاللَّهُمَّ فَجُورَهَا﴾ آن هم جمع است! تمام معصیت‌ها را ما به او گفتیم که چه چیزی بد است؟ چه چیزی باطل است؟ چه چیزی کذب است؟ چه چیز شرّ است؟ چه چیزی زشت است؟ چه چیزی خوب است؟ چه چیزی حق است؟ چه چیزی صدق است؟ چه چیزی خیر است؟ چه چیزی حسن است و چه چیزی زیباست؟ همه را گفتیم! شما یا به دنبال درس نرو یا اگر به دنبال درس می‌روی مهمان‌هایی دعوت کن که با صاحبخانه بسازد! چیزی یاد بگیر که سرانجام آن الحاد و بدآموزی نباشد، همین! حالا یا همانی که ما به تو دادیم را برو در حوزه تقویت کن یا اگر رفتی دانشگاه چیزهایی بگیر که حداقل با این بسازد! حالا این را تقویت نمی‌کنی، مزاحم این نباشد؛ اگر مزاحم

۱. سوره ابراهیم، آیه ۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

این شد سرگردانی! برای اینکه از درون فریاد می‌زند خدا هست، از بیرون داد می‌کشی که نیست، بین این و آن سرگردان هستی: «حِیَارِی سُّكَارِی».^۳ چیزی یاد بگیر - مهمانی دعوت کن - که با صاحبخانه بسازد و آن زبان دین و فطرت است! فرمود ما یک لوح نانوخته به تو ندادیم، یک سینه صاف به تو ندادیم، یک سینه با اسرار به تو دادیم، همین را شما حفظ بکنی خیلی خوب است؛ این سلمان و اباذر از همین راه به این صورت درآمدند. بسیاری از این بسیجیان جنگ هشت ساله از همین راه به این صورت درآمدند؛ عاشق شهادت و عاشق دین شدند که ما الآن در واقع در کنار سفره اینها نشستیم! قبل از انقلاب هم همین حوزه بود، شما ببینید این قدر درس تفسیر و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و چند هزار حافظ قرآن داشتیم، اولین ثواب را امام و شهدا می‌برند و بعد مسئولین! ما در کنار سفره آنها نشستیم! اینها زبان دین را حفظ کردند، یعنی آنچه را که داشتند همان را حفظ کردند، خیلی‌ها هم افراد عادی بودند!

بنابراین ما یا نباید دنبال علم برویم که کار بدی است یا اگر می‌رویم مهمان دعوت می‌کنیم، یک مهمانی باشد که با صاحبخانه بسازد، وگرنه سرگردان و متحیر می‌شویم؛ انسان متحیر نه خوابی دارد و نه آسایشی دارد، برای اینکه از درون فریاد برمی‌آورد که خدا! و از بیرون می‌شنود که خبری نیست. فرمود: ﴿أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا﴾؛ ما این صفحه را ورق بزنیم و وحی نفرستیم، نه این طور نیست، ما مرتب وحی می‌فرستیم، برای اینکه آن چیزی که در درون شماست را شکوفا کند!

این بیان نورانی حضرت امیر در همان خطبه اول نهج البلاغه همین است! فرمود انبیا حرف تازه نیاوردند، انبیا آمدند آبیاری بکنند! بذر را ما افشاندیم، نهال را ما غرس کردیم، اینها آمدند شیار بکنند، آبیاری بکنند، گردگیری

۳. أعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص ۲۹۱: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ إِذَا سَمِعْتَ بِاسْمِ رَجُلٍ خَيْرٍ مِنْ أَنْ تَلْقَاهُ فَإِذَا لَقَيْتَهُ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تُجَرِّبَهُ وَلَوْ جَرَّبْتَهُ أَظْهَرَ لَكَ أَوْحَالَ دِينِهِمْ دَرَاهِمُهُمْ وَ هِمَّتُهُمْ بَطُونُهُمْ وَ قِبَلَتُهُمْ نِسَاؤُهُمْ يَرْكَعُونَ لِلرَّغِيفِ وَ يَسْجُدُونَ لِلدَّرْهَمِ حِیَارِی سُّكَارِی لَا مُسْلِمِينَ وَلَا نَصَارَى».

بکنند: «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»، اما دفينه و معدن را ما دادیم! این بیان نورانی رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) است که مرحوم کلینی در جلد هشت کافی نقل کرد؛ ما مردم را با معدن خلق کردیم، زمین صاف که نیست! شما ببینید که در بیابان‌های کویری گاهی تُندباد یا گردباد این شن‌ها را کناری جمع می‌کند که یک تپه ماهوری درست می‌کند؛ دیگر داخل آن معدن نیست، اما سلسله جبال را که می‌بینید، می‌بینید که درون آن معدن است. فرمود انسان را با معدن خلق کردیم، بی معدن که نیست! «الْإِنْسَانُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ».^۴ اینها آمدند کَند و کاو بکنند و مهندسان خوبی هستند، مهندس که معدن‌آفرین نیست! معدن‌شناس است و کَند و کاو می‌کند و مواد معدنی را درمی‌آورد. مهندس کشاورزی که نهال‌آفرین و بذرافرین نیست، او کَند و کار می‌کند و آبیاری می‌کند که این بذر شکوفا بشود. فرمود انبیا کارشان این است یا مهندس کشاورزی می‌باشند یا مهندس معدن هستند که «إِثَارَهُ» می‌کنند. گاو را چرا می‌گویند «ثور»؟ چون می‌شوراند، شیار می‌کند و بالا و پایین می‌کند و انقلاب را هم که می‌گویند «ثورة» است، برای همین معناست. انبیا برای انقلاب فرهنگی و فکری آمدند؛ یعنی بشوراندند و شیار کنند و آبیاری کنند، آن درون را بیرون کنند و بارور کنند، نه اینکه از خودشان چیزی بیافرینند! فرمود ما آفریدیم «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ».

بنابراین به پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) فرمود تو راه انبیا را برو و مردم هم راه خودشان می‌روند، حالا یا قبول یا نکول؛ ولی ما راه خودمان را می‌رویم. نشان اینکه در درون اینها ندای خدا خداست، از آنها اگر سؤال بکنید که آسمان و زمین را چه کسی خلق کرده می‌گویند خدا، پس معلوم می‌شود که میزبانی دارند. چه کسی به اینها گفته توحید حق است؟ اینها که درس نخواندند! ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۵

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۱۷۷؛ «روى العامة هذا الخبر عن النبي صلى الله عليه وآله...»؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۰.

۵. سوره لقمان، آیه ۲۵؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

اینها را از کجا می‌گویند؟ درست هم می‌گویند! همین بخش بعدی از آیات که فرمود: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾ اینها را از درون دارند می‌گویند، ما به اینها نگفتیم که بگویند!

اینها که درس نخواندند برهان صدیقین و برهان امکان و برهان حدوث و برهان تغیر و برهان حرکت فلسفه و کلام را یاد بگیرند، اینها که نبود. این نظام به هر حال صاحبی دارد! به تعبیر شیخنا الاستاد حکیم الهی قمشه‌ای که فرمود:

بالله این عالم ویران شده شاهی دارد *** عقل داند طایر اندر بیضه بال و پر ندارد

برهانی وجود مبارک حضرت امیر اقامه می‌کند در نهج‌البلاغه^۱ فرمود این رنگ‌های گوناگونی که عقل متحیر است را خود طاووس آفریده؟ طاووس پرور آفریده یا آن طاووس آفرین آفریده؟ حضرت در نهج‌البلاغه فرمود یکی از این پرهای رنگین را که شما بکنید، یک پر دیگری که بخواهید جای آن دریابید به همان رنگ درمی‌آید، نه رنگ دیگری! این هوش و این استعداد و اینها را چه کسی در درون این مرغ گذاشته؟ «عقل داند طایر اندر بیضه بال و پر ندارد»، فرمود ما در درون همه اینها گذاشتیم، همه ما هم همین‌طوریم! چیزی بخواهد از راه گوش و چشم وارد حریم بشود، باید با صاحبخانه بسازد؛ اگر با صاحبخانه نساخت انسان درگیر است. بنابراین فرمود تو کار خودت را انجام بده، ما هم کار خودمان را انجام می‌دهیم.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، خطبه ۱۶۵؛ «... وَ مِنْ أَعْجَبِهَا خَلْقًا الطَّائِسُ الَّذِي أَقَامَهُ فِي [أَحْسَنِ] أَحْكَمِ تَعْلِيلٍ وَ نَصَدَّ أَلْوَانُهُ فِي أَحْسَنِ تَنْضِيدٍ بِجَنَاحٍ أُشْرَجَ قَصَبُهُ وَ ذَنْبٍ أَطَالَ مَسْحَبُهُ إِذَا دَرَجَ إِلَى الْأَثْنَى نَشْرَهُ مِنْ طَبِّهِ وَ سَمًا بِهِ مِطْلًا عَلَى رَأْسِهِ كَأَنَّهُ قُلْعٌ دَارِي عُنَجَهُ ثَوْبُهُ يَخْتَالُ بِأَلْوَانِهِ وَ ...».